

روایتی از نگاه متفاوت آیت الله رئیسی به تولید محصولات فرهنگی

۵۷

استقلال

اردمهشت ۱۴۰۴ / ذی القعدة ۱۴۴۶

۹۹ مهدی یک‌پسر / اولین باری که حاج آقای رئیسی را دیدم او اسط تابستان ۹۵ بود، شبکه مسائل سوغات زائران رضوی را ارائه کردم. درباره اهمیت حمایت از تولید داخلی با تأکید محصولات فرهنگی برای سبد سوغات زائران توضیح دادم و اینکه کالای قاچاق و بعضاً ضد فرهنگی، چه آسیبی به فرهنگ زیارت و اقتصاد شهر می‌زند. **۶۶**

در مقایسه با سال‌ها تجربه در ارائه این موضوع به مسئولین مختلف کشور و استان، پاسخ و جمع‌بندی حاج آقا خیلی هوشمندانه و دقیق بود. اینکه باید ظرفیت تولیدات داخلی را شناسایی کنیم و با تسلط به اطلاعات صحیح، فضا را برای عرضه بیشتر و به صرفه کالاهای ایرانی فراهم کنیم تا میدان برای کالاهای نامناسب تنگ شود.

ایشان تأکید داشتند که زائر حضرت رضا (ع) دل و جانش برای هزینه کردن در راه خدا آماده است و حتماً از گسترش چنین محصولاتی در بازار استقبال می‌کند. نگاه ایجابی حاج آقا به موضوع، برایم بسیار دلچسب و انرژی بخش بود و به کمک جمعی از دوستان پروژه «سوغات فرهنگی زائر» با همین دیدگاه در آستان قدس رضوی کلید خورد. طی یک سال، شبانه‌روز تلاش کردیم و هر جا خسته می‌شدیم، حمایت‌های پدرگونه حاج آقا روحیه می‌داد و انگیزه بخش بود.

در این مدت با سفر به شهرهای مختلف، همکاری با جشنواره‌های ملی مرتبط و حتی برگزاری دو جشنواره در آستان قدس، یک به یک تولیدکنندگان را شناسایی می‌کردیم و این باعث شد یک بانک اطلاعاتی مفصل فراهم شود.

اواسط سال ۹۶ زمانی بود که باید نتیجه مأموریتی که از حاج آقا گرفته بودیم را به ایشان و دیگران نشان می‌دادیم. نمایشگاهی بزرگ از صدها محصول فرهنگی با الگوهای اقتصادی متنوع، برای اقشار و سنین مختلف در طبقات فوقانی فروشگاه مرکزی به نشر مشهد، ایجاد شد. یک روز صبح، با حضور ایشان و جمعی از مسئولان، نمایشگاه افتتاح شد و حاج آقا با حوصله در مقابل ویتترین هر بخش از محصولات می‌ایستادند و با دقت سؤال می‌کردند و پاسخ می‌دادم. اواخر بازدید فرمودند: چقدر خوب است که این همه ظرفیت داخلی را به همه نشان می‌دهید. عرض کردم: حاج آقا! این نمی‌است از یم.

در پایان بازدید، پشت تریبون رفتم و گزارشی چند صفحه‌ای از کارهای انجام شده و برنامه‌های آینده عرضه کردم. متن این گزارش را در خستگی کامل، در نیمه شب قبل نوشته بودم.

راستش واکنش حاج آقا به گزارش برایم مهم بود. محبتی که طی این یک سال از ایشان در دلم افتاده بود، واکنش ایشان را برایم مهم کرده بود. پس با یک چشم متن را می‌خواندم و با چشم دیگر حاج آقا را می‌دیدم. پس از سال‌ها تجربه حضور در چنین جلساتی، دقت و توجه ایشان به متن برایم کم سابقه بود.

گزارش به آخر رسید و لبخند حاج آقا را بر چهره‌شان دیدم.

تا جمله آخر که: «در پایان به محضر امام عصر - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا- عرضه می‌داریم که این تلاش‌ها تحفه‌ای ناچیز در برابر شماسست که: يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الصُّرُّ وَجِئْنَا بِبَصَاعٍ مُرْجَاؤُ»

با این جمله حالت چهره حاج آقا تغییر کرد و چشمان خیس جایش را گرفت. حس غریبی از این همه لطافت روحی در کنار خاطرات گذشته از ایشان، حال دلم را خوب کرد و این لحظه را در زندگی ام جاودانه کرد.

طی یک سال،
شبانه‌روز تلاش کردیم و
هرجا خسته می‌شدیم،
حمایت‌های پدرگونه
حاج آقا روحیه می‌داد و
انگیزه بخش بود.

